



## خواندن از سفیدی کاغذ

### مصاحبه با آقای عبدالحسین طالعی



اشاره:

متن پیش رو، گفتگویی است با جناب آقای عبدالحسین طالعی محقق، مؤلفه ویراستار، دانش‌آموخته و مدرس رشته کتابداری، که اکنون سابقه مراجعه او به کتابخانه مجلس به سی سال می‌رسد. ایشان سال ۱۳۴۰ در دزفول در خانواده‌ای اهل دیانت به دنیا آمد و به لطف الهی و یمن وجود اساتیدی دلسوز توانست دوره ابتدایی را در هفت سالگی و دوره دبیرستان را در سیزده سالگی به اتمام رسانده و در همان سال در رشته مهندسی ساختمان وارد دانشگاه شود. وی به غیر از تحصیلات دانشگاهی که پس از فراز و فرود بسیار منجر به اخذ مدارک لیسانس اقتصاد و فوق لیسانس علوم اطلاع‌رسانی و کتابداری شد، از محضر اساتید چندی از جمله استاد علی‌اکبر غفاری، استاد عبدالحسین حائری و مرحوم آقا سید عبدالعزیز طباطبایی بهره برد. حاصل تلاش علمی او طی سال‌های گذشته، شمار قابل ملاحظه‌ای از تحقیقات و تألیفات، در قالب کتاب، مقاله و ویراستاری علمی است. وی بیشتر کارهایش را به صورت گروهی سامان داده و کارهای انفرادی در کارنامه‌اش کمتر دیده می‌شود. برخی از آثار او عبارتند از:

#### الف. تألیف:

۱. پژوهشی در مستندات کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی: رساله پایان‌نامه کارشناسی ارشد که از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در دومین دوره پژوهش فرهنگی سال برگزیده شد؛
۲. **شورش در خلق عالم:** تحقیقی در مورد ترکیب‌بند مشهور محتشم کاشانی؛
۳. **چکامه جاودانه:** تحقیقی درباره قصیده عینیه سید جمیری؛
۴. **تحفه آسمانی:** تحقیقی در مورد حدیث لوح جابر؛
۵. **شرح حال و آثار محدث نوری؛**
۶. **قصه زمین:** زبان حال زمین در انتظار امام موعود علیه السلام؛
۷. **مجموعه اصحاب امیرالمؤمنین (ع):** مجموعه‌ای شامل پنج دفتر که تاکنون دو دفتر از آن منتشر شده است؛

پژوهشگر کتابخانه مجلس

احسان الله شکراللهی

۸. راهنمای موضوعی کتاب مکیال المکارم؛

۹. درس‌هایی از خطبه غدیر.

ب: تصحیح برخی متون فارسی و عربی که بیشتر با کار گروهی صورت گرفته است:

شرح خطبه توحیدیه و مشکوه الانوار، علامه مجلسی؛

آداب زیارت محدث نوری؛

کشف الیقین علامه حلی؛

تفسیر المعین نورالدین اخباری (سه جلد)؛

تفسیر جامع از سید ابراهیم بروجردی (هفت جلد)؛

کفایه الخصام شیخ محمدتقی دزفولی (شش جلد)؛

ارجوزه فی تواریخ المعصومین علیهم السلام از شیخ

حر عاملی؛

شرح فضایل صلوات از سید احمد ارکانی.

ج. مقالات (منتشر شده در مجلات و

مجموعه‌ها و غیره):

۱. شرح حال و خدمات آیه‌الله شیخ محمدرضا معزی

دزفولی (در مجموعه مقالات هفتادمین سال افتتاح

رسمی کتابخانه مجلس)؛

۲. **شوخ حال مرحوم شیخ جعفر شوشتری** (در مقدمه

کتاب مواظب ایشان)؛

۳. **نه مقاله در معرفی و نقد و بررسی نه کتاب مربوط**

به امام امیرالمؤمنین علیه السلام (در مجموعه دفتر

آفتاب، دبیرخانه کتاب سال ولایت)؛

۴. **غدیر در ادبیات** (که ترجمه آن به زبان انگلیسی

در مجموعه مقالات Essayson Ghadir چاپ

شده است.

ایشان همچنین ویرایش تعدادی از ترجمه‌ها و

تصحیح‌ها و تألیفات منتشره را برعهده داشته و تعدادی

از آثار وی نیز هنوز به چاپ سپرده نشده است.

افزون بر این وی در تأسیس، توسعه یا اداره چندین

کتابخانه، با مراکز مربوط همکاری داشته است. از

جمله کتابخانه موسسه تحقیقات وزارت نیرو، کتابخانه

دارالعلم آیت‌الله نبوی (دزفول)، کتابخانه بنیاد بعثت

و کتابخانه دانشکده بهداشت دانشگاه تهران.

این مصاحبه که با حضور دوست و همکار ارجمند

جناب آقای محمود نظری انجام پذیرفته است، در

ذیل تقدیم می‌گردد.

■ حضور شما را در کتابخانه مجلس به فال نیک گرفته و علی‌رغم این که از قبل با شما قراری تنظیم نکردیم، می‌خواهیم با شما ترتیب گفتگویی را بدهیم. با توجه به این که شما از مراجعان قدیمی کتابخانه مجلس هستید و براساس آنچه که شنیدم سابقه مراجعه شما به این کتابخانه امسال به سی سال می‌رسد، و هم با توجه به این که تخصص شما در مقطع فوق لیسانس، رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی است، می‌خواستیم از خاطرات و تجربیات شما طی این سال‌ها بشنویم و طبیعی است که قبل از هر سؤال دیگری از شما بخواهیم تا حدودی خودتان را معرفی بفرمایید.

■ بسم الله الرحمن الرحیم. اول از آخر شروع کنیم.

می‌گویند که «آواز دهل شنیدن از دور خوش است»؛

این بهترین معرفی است. اما من آمادگی برای مصاحبه

نداشتم و غافلگیر شدم.

به هر صورت اگر کم و کاستی در این صحبت‌ها

بود، مقصر آقای شکراللهی است. اما من هم از این

جهت این مصاحبه را به فال نیک می‌گیرم تا بتوانیم

به این بهانه مقام علمی و خدمات استاد بزرگوار جناب

آقای حائری را ارج بنهیم و خیالم هم راحت است چون

خود ایشان هم تشریف ندارند و اگر بخواهیم چیزی

بگوییم در حضور ایشان نیست که در محذوری قرار

بگیریم و به این ترتیب من هم می‌توانم بخش کوچکی

از حق بزرگی را که ایشان به گردن حقیر دارند، ادا کنم؛

آن هم در روزگاری که رسم قدرشناسی متأسفانه از

بین رفته. از شیوه‌های تربیتی قدیمی‌ها، یکی این بود

که هزار گوهر داشتند و دم نمی‌زدند، بلکه به نوعی از زیر

بار تعریف شنیدن یا تعریف کردن از خود درمی‌رفتند و با

شکسته نفسی تحت این عناوین که «ما کسی نیستیم»

و «اقل العباد علماً و عملاً و اکثرهم خطأ و زللاً» خود را

معرفی می‌کردند. عبارت اخیر عبارت آقا شیخ مرتضای

انصاری است در تقریظی که بر یکی از کتاب‌ها نوشته

است. این فروتنی‌ها کجا و این که امروز کسی با یک یا

دو مقاله نوشتن ادعا می‌کند که «لمن الملک الیوم»! و

آن وقت خودش به خودش پاسخ می‌دهد که «لله

الواحد القهار»! در یک چنین وانفسایی قدرشناسی از

بزرگوارانی چون استاد حائری از سوی کسانی که خدمت

ایشان ارادت دارند و بنده هم کوچکترین آنها هستم،

ارزشمند است. نفس عمل ارزشمند است و الا بنده که

در این میان عددی به حساب نمی‌آیم.

قصه ارادت بنده به استاد حائری به سال پنجاه و

سه برمی‌گردد که من تازه آمده بودم تهران، و نمی‌دانم

چطور شد که یک‌روز آمدم کتابخانه مجلس، و از

همان روز اول، محبت پدرا نه آقای حائری و آن معنویت

و صفای باطنی که ایشان داشتند، مرا مجنون ایشان کرد، والا سوادی نداشتم که ایشان را درک کنم و امروز هم از آن روز اول بی سوادترم، اما به دلیل این محبت پدرا نه مجنون ایشان شدم و ادامه دادم. البته آن ایام علاقه‌ای هم به بحث ادبیات داشتم و آن ایام آقای رحماندوست هم در فهرست نویسی کمک می کرد. وقتی من می آمدم کتابخانه، مدتی خدمت استاد حائری می رسیدم و سری هم به آقای رحماندوست می زدم و گاهی هم مطالعه‌ای می کردم و می رفتم. مخصوصاً موضوعی را در دست تحقیق داشتم که نیاز به چند دائرة المعارف لاتین داشت و در این کتابخانه موجود بود و به این بهانه مرتب به کتابخانه می آمدم. هر بار آمدم هم به کتابخانه طبیعتاً با خاطراتی خوش همراه بود. شاعر گفت:

درس معلم از بود زمزمه محبتی

جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را  
محبت استاد مارا کشاند تا اینجا که الان هم برای  
زیارت استاد اینجا هستم و این رشته محبت همچنان  
ادامه دارد.

■ بفرمائید که چطور شد آمدید تهران؟ چون شما از دانش آموزان نخبه‌ای بودید که هر سال دو کلاس درس را می خواندید و توانستید خیلی زودتر از موعد معمول، یعنی سیزده سالگی وارد دانشگاه بشوید. از شرایط تحصیلی و نحوه ورودتان به دانشگاه و هزینه‌ها و نتایج آن برای ما صحبت بفرمائید. چون برای خوانندگان این مصاحبه باید خیلی جالب باشد که بدانند چطور می شود در این سن کم وارد دانشگاه شد.

■ می گویند کسی از آبشار نیاگارا افتاد پائین، دورش را گرفتند که به به! شما عجب شهامتی دارید که از آبشار به این بلندی شیرجه رفتید و پریدید پائین. چنین شیرجه‌ای دل شیر می خواهد. چطور این کار را کردی؟ طرف یک نگاهی به جمعیت انداخت و گفت: راستش را بگویند کدامتان هلم دادید؟ قصه من هم برمی گردد به آن کسانی که هلم دادند در این مسیر.

■ پس شما در این پیشرفت مشوقین و انگیزه‌سازانی داشتید. آنها چه کسانی بودند؟

■ من بطور عمده از دو نفر اسم می برم که هر دو در قید حیاتند و هر دو حق پدری به گردن من دارند، و من آرزو می کنم خپاوند به هر دوی آنها طول عمر و صحت و سلامت و توفیق عنایت بکند. یکی پدرم، که کاسب میوه فروش بود، ولی چون زمان بچگی تا

ده دوازده سالگی بیشتر درس نخوانده بود و به دلیل زمین گیر شدن پدرش و این که مجبور بود نان آور خانه باشد، به همین دلیل علاقه به درس خواندن در او باقی مانده بود و لذا ما ده نفر بچه‌ای که در خانه‌اش بودیم را تشویق می کرد که درس بخوانیم، و خودش با زحمت زیاد امکانات درس خواندن ما را فراهم می کرد، مخصوصاً وقتی می دید من علاقه خاصی به مطالعه و سرک کشیدن به کتاب‌های خواهر و برادرانم دارم، لذا توجه بیشتری به درس داشت. مشوق دیگر من، یکی از معلمان بزرگوار ما «آقای حاج موسی نمره‌ساز» بود که در حدود سال‌های ۴۴ و ۴۵ معلم ابتدایی ما بود. شرح حال ایشان و کرامت‌ها و بزرگواری‌های ایشان خود قصه‌ای طولانی است و در این مجال نمی‌گنجد؛ همین قدر عرض می‌کنم برای ثبت در تاریخ که دیگران بدانند چه گمنامانی بودند و چه تلاش‌هایی برای پیشرفت دیگران انجام دادند، و ما پیش از این که از چهار کلام نوشته شده در کتاب‌ها درس بگیریم، از سیره و اخلاق عملی این بزرگواران درس می‌گرفتیم. ایشان مشوق خیلی از بچه‌های شهر ما یعنی دزفول بود. شاید بعضی از آنهايي که مورد تشویق ایشان بودند، راضی نباشند که اسم ببرم، اما بعضی از آنها به رتبه‌هایی در حد وزارت هم رسیدند، که همه آنها در دوره تحصیل مدیون آقای نمره‌ساز بودند و همه‌شان هم مقرر به این مطلب. بعضی از آنها حتی با پول توی جیبی که آقای نمره‌ساز به آنها می‌داد، رفتند و درس خواندند و به مقاماتی رسیدند.

یکی از همشهری‌های ما در همین ایام تعطیلات عید به من می‌گفت: من چطور می‌توانم آقای نمره‌ساز را فراموش کنم؟ ایشان در سن پانزده سالگی که سن بلوغ است، من را کشید کنار، به حالتی پدرا نه به من

گفت: اگر برای بهداشت خود نیاز به پول پیدا کردی بیا تا در اختیارت قرار بدهم. چنین کسی با چنان حالات پدرا نه‌ای منزلش هم خود مدرسه‌ای بود و رای همه مدارس شهر، و خیلی‌ها را با شیوه عملی خودش تربیت می‌کرد که داستانش طولانی است. خلاصه مطلب این که ایشان بسیار علم‌پرور، فرهنگ‌دوست، متدین و عامل به حرف‌های خودش بود. اگر می‌گفت نسبت به دنیا زاهد باشید، خودش اول زاهد بود. یعنی کسی که علی‌رغم مشکلات معیشتی معلمان در آن زمان در طول چندین سال تدریس دوره ابتدایی و بعد چندین سال تدریس در دبیرستان تا بازنشستگی حتی یکبار تدریس خصوصی نکرد تا از بابت تدریس پول بگیرد. اما تدریس بدون پول فراوان داشت و غیر از کار و حقوق معلمی به کار اقتصادی دیگری نپرداخت. وقتی ایشان نمی‌رفت دنبال این مظاهر دنیایی و به همان حقوق معلمی قناعت می‌کرد، و آن وقت به ما می‌گفت به زندگی ساده قناعت کنید، ما هم طبیعتاً می‌پذیرفتیم. جالب این که ایشان پیش از شغل معلمی در بانک کار می‌کرده و سمت خوبی هم داشته، اما همین که می‌بیند در بانک مسائلی چون نزول و ربا وجود دارد، بانک را رها می‌کند و معلم می‌شود. خلاصه اگر حقیر به جایی رسیدم، به یمن وجود چنین انسان‌های وارسته‌ای بود.

■ وقتی وارد دانشگاه شدید، چه رشته‌ای را انتخاب کردید؟

■ آن موقع مهندسی ساختمان را در دانشگاه علم و صنعت. البته قضایایی پیش آمد که من صلاح ندانستم درس را در آن رشته ادامه بدهم. در آن سال‌ها با کسانی که هوش بهتر یا حافظه بهتر یا استعداد بهتری



داشتند، یا نوآوری و خلاقیت بیشتری از خودشان نشان می‌دادند، یا به قول بعضی سرآمد بودند، طوری برخورد می‌کردند که انگار می‌خواهند طرف را خفه کنند. من قبلاً این حرف‌ها را نمی‌زدم اما چون دیگر تاریخ مصرف تمام شده عرض می‌کنم؛ آنها می‌گویند چون ما کوتوله هستیم، شما هم مثل ما کوتوله باشید و با ما کوتوله‌ها بپزید. این بحث یک شخص مشخص نیست، اصلاً کل فضا چنین تفکری را می‌پرورد. نه فقط پیش از انقلاب که هنوز هم همانطور است «حقه مهر بدن مهر نشان است که بود» هنوز هم همان است و تکان نخورده. شما روزنامه‌های دهه پنجاه را هم ببینید و روزنامه‌های این روزها را هم مطالعه کنید.

■ چه راه‌کارهایی را پیشنهاد می‌کنید تا جلوی فرار مغزها گرفته شود. چون در ایران قشر جوان خلاق و نابغه کم نداریم، کسانی که هم لطف خدا شامل حالشان شده و هم در شرایط محیطی خوب و زیر نظر معلمان دلسوزی رشد کرده و تبدیل به افرادی سرآمد شده‌اند.

■ فکر می‌کنم همان حدیث امیرالمؤمنین (ع) که خواندم بهترین پاسخ این سوال است. اگر فردی کوتوله باشد، دیگر او نمی‌تواند افراد بلندقد را ببیند. مدیر کوتوله، یعنی کوتوله ذاتی نه ظاهری، کوتوله عقلی و نهادی، نمی‌تواند افراد بلندتر از خودش را در اطرافش تاب بیاورد. مدیر نالایق، زبردست خوش استعداد را تحمل نمی‌کند. فردوسی چی گفته:

چو اندر تبارش بزرگی نبود

نیارست نام بزرگان شنود  
پس این داستان نازهای نیست و پیشینه‌ای کهن دارد.

■ بنابراین شما هم مقوله شایسته سالاری به معنای واقعی را مطرح می‌کنید نه شعاری؟

■ من کاری به واژه و کلمه ندارم. مفهوم این است. مثلاً آقای حائری چون خودش بزرگ بود دست بچه‌ها را گرفت آورد بالا. شما خودتان اینجا شاهدید. نه بچه‌های سنی، بچه‌های علمی! کم نیستند کسانی که پیر شدند اما از نظر علمی و فرهنگی هنوز بچه‌اند. آن وقت اگر آمار بگیریم فکر می‌کنید تعداد کسانی که آقای حائری دست آنها را گرفته و آورده بالا چقدر باشند؟ چنین کسی از دو چیز باید گذشته باشد تا بتواند این همه خدمت به مردم بکند: دو چیز که اتفاقاً همه به دنبالش هستند: نام و نان. از نام گذشته، از نان هم گذشته. شما بهتر از من مطلعید که آقای حائری هنوز مستطیع حج نشده‌اند؛ در حالی که در طول این نیم قرن گذشته که حدود سیزده چهارده دوره قانون‌گذاری

می‌شود (قبل و بعد از انقلاب)، برای کسی در موقعیت ایشان که سال‌ها رئیس کتابخانه بود، این امکان می‌توانست به راحتی فراهم شود که یک حج واجب را حداقل برود. حالا وقتی ایشان با چنین زندگی زاهدانه‌ای به هر کدام از همکارانش بگوید که این چند ساعت را بمان تا فلان کار را تمام کنی، حتماً کلام او گیراست. و لذا شما حتی در سطوح مختلف مدیریتی ملاحظه بفرمایید، هر جا مدیری مثل آقای حائری عمل کرده کسانی که زیر دستش کار می‌کنند، هم پیشرفت می‌کنند، خیلی هم نیاز به دنگ و فنگ‌های مدیریت فرنگی نیست، البته آنها هم فنون خوبی است و در جای خودش کمک می‌کند به مدیریت، ولی عمده این است که از درون دل واقعاً فردی بخواهد که دیگران پیشرفت کنند و بیایند بالا. اگر نخواست دیگران بالا بیایند، تمام فنون که هیچ، همه بخش‌نامه‌ها و تشویق‌ها و تقدیرهای صوری هم اثر نمی‌کند.

■ جالب است که این مطالب را ما از زبان کسی می‌شنویم که خودش این فنون را در سطوح بالای دانشگاهی آموخته و مزه این فنون را چشیده و می‌گوید: اگر علاقه و انگیزه و هدف متعالی در میان نباشد، این فنون راه به جایی نمی‌برد و صرف و محفوظات ذهنی ابی را گرم نمی‌کند. آقای طالعی با توجه به این که فوق لیسانس شما در رشته کتابداری است، شما کتابخانه‌های مورد مراجعه خودتان از جمله کتابخانه مجلس را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

■ من خیلی با کتابخانه‌های عمومی مانوس نبودم، بیشتر از کتابخانه‌های شخصی استفاده کرده‌ام، و اگر از کتابخانه عمومی هم استفاده کردم، آنهایی بوده که اجازه داشتیم در آن غلت بزنیم و ساعت اداری و پول آخر برج در آنجا مطرح نبوده، من از چنین کتابخانه‌هایی چیزی یاد گرفتم. بطور خاص هم، برای این که ادای حقی شده باشد، باید از کتابخانه بزرگ اسلامی نام ببرم که متأسفانه الان جمع شده است، و امیدوارم دیگران کمک بکنند تا این کتابخانه ارزشمند دوبرتبه زنده شود. این کتابخانه یکی از باقیات الصالحات آقا شیخ عباسعلی اسلامی بود. آن مرحوم، واعظ اثرگذاری بود. و چند کتاب هم در خصوص ایشان نوشته شده از جمله گزیده‌ای از خاطرات ایشان و چند کتاب که دیگران راجع به ایشان نوشته‌اند. مرحوم آقای اسلامی در کنار وعظ و منبر که رشته اصلی ایشان بود، تعدادی مدرسه درست کرده بود با عنوان «جامعه تعلیمات اسلامی» و ایشان بیشتر به این عنوان شناخته شده و معروف است، اما جدای از این مدارس ایشان کتابخانه‌ای درست کرده بود به نام

کتابخانه بزرگ اسلامی. در واقع ایشان حدود سال ۱۳۴۹ یا ۱۳۵۰ کتابخانه شخصی خودش را وقف آن مؤسسه کرد. کتابخانه ایشان هم خیلی غنی بود، چون واعظ منبری‌ای بود که به جاهای مختلف دنیا زیاد سفر می‌کرد، از جمله عراق و هند و اروپا و رفیق زیاد داشت. بسیار فرد خوش برخوردی هم بود. من هم در اواخر عمر ایشان را دیده بودم. به هر صورت بعدها کتابخانه توسعه پیدا کرد و من از همان سال‌های ۵۳، ۵۴ عضو کتابخانه ایشان شدم و بعدها در حدود سال‌های ۶۰، ۶۵ توفیقی پیدا کردم که این کتابخانه را سر و سامانی بدهم. در آن سال‌ها من از این کتابخانه بهره می‌گرفتم و بعضی شب‌ها همان جا می‌خوابیدم، و گاهی حتی دو سه روز نمی‌رفتم خانه، و به همان تعبیر خودم غلت می‌زدم در کتابخانه و به قول امروزی‌ها با کتاب حال می‌کردم.

■ شبیه همان غلّتی که ابن سینا در کتابخانه سلطنتی امیر سامانی می‌زد؟  
■ گفت که:

خال مه رویان سیاه و دانه فلفل سیاه

هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا  
با این تبصره بله. این حسن تا آن حسن صد گز رسن. اما از نظر سنخ ماجرا فرقی نیست، و جز غلت زدن در کتاب هم راهی برای بهره‌برداری عمیق از متون نداریم. من از پسر آقای دوانی شنیدم که پدرشان از مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی نقل می‌کرد ایشان وقتی که می‌خواست برای تکمیل فهرست ذریعه به کتابخانه‌های شخصی برود، بعضی جاها به سختی مجوز می‌گرفت که فقط برود کتاب‌ها را ببیند، مثلاً به ایشان می‌گفتند یک شب یا دو شب فرصت داری که این کتابخانه را ببینی و حق هم نداری از اینجا بیایی بیرون. ایشان هم یک کیسه درست کرده بود که آرد نخودچی، شکر و جای در آن بود و با یک قاشق چوبی آن ترکیب را در آب حل می‌کرد و به عنوان غذا میل می‌کرد. این ناهار آقا بزرگ تهرانی بود. ایشان به این صورت زحمت کشید و ذریعه را به جایی رساند؛ همان یکی دو روزه ایشان در آن کتابخانه خودش را زندانی می‌کرد تا بتواند کار بزرگی را که پیش گرفته بود به انجام برساند. مرحوم آقا سید عبدالعزیز طباطبایی رضوان الله تعالی علیه می‌گفت: «یک روز که من رفتم به دیدن آقا بزرگ دیدم که حالش خیلی بد است، و رنگ روی او شدیداً زرد شده. آن زمان موقوفات مرحوم سید کاظم یزدی (جدشان) در اختیارم بود و پولدار بودم، وقتی از شیخ آقا بزرگ پرسیدم که چرا حال شما اینجوری است گفت: چیز مهمی نیست.



من گفتم حال شما هیچ خوب نیست و رفتم که دکتر بیاورم، ایشان وقتی دید من در این کار خیلی جدی هستم و اصرار دارم گفت: پس اول یک ناهار بیاور با هم بخوریم، بعد ببینم چه می‌شود. گفت رفتم سرکوجه نان و کباب گرفتم آوردم. وقتی که خورد، دیدم که رنگ صورتش دارد برمی‌گردد. کاملاً این مسئله محسوس بود. بعد خود شیخ آقا بزرگ گفت سید! راضی نیستم تا زنده هستم این را جایی بگویی: امروز سه روز بود که غذا نخورده بودم. «ذریعه این جواری عمل آمد، با کار اداری که این در نمی‌آید»

■ سه روز سه روز غذا نخوردن و رنج‌های طاقت‌فرسای مثل سفرهای طولانی و کار شبانه‌روزی را تحمل کردن، حاصلش می‌شود فهرستی نزدیک به سی جلد که قابل استفاده برای همه است و سایر فهرس را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

■ حالا کمیت یک بحث است، کیفیت بحث دیگری. شما حساب کنید از پنجاه و سه هزار و خرده‌ای کتاب که ایشان در ذریعه معرفی کرده اقلاده هزار تا از آنها کتاب‌هایی بود که تا آن روز ناشناخته بود. این کار شوخی نیست. و لذا مستدرک نوشتن بر ذریعه هم کار هر کسی نیست. پهلوانی باید باشد هم رتبه ایشان.

■ خوشبختانه مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی این کار را شروع کرد، و سالها تلاش کرد که بتواند این مستدرک را به جایی برساند و چند وقت پیش که من پسر بزرگوار ایشان را دیدم می‌گفتند این اثر در سه جلد در دست انتشار است. از دوستان و همکاران کتابخانه مجلس هم آقای سید محمدمنصور طباطبایی مدتی است که به فکر انتشار گاهنامه‌ای با عنوان «الشریعه الی استدراک الذریعه» هستند و اگر خدا بخواهد جلد اول آن امسال از زیر چاپ خارج می‌شود.

اما یادی شد از آقا سید عبدالعزیز طباطبایی، شما ظاهراً با مرحوم ایشان هم حشر و نشری داشتید. در چه زمینه‌ای با ایشان ارتباط داشتید؟

■ بله. چند سالی توفیق زیارت ایشان را داشتم. عمدتاً در زمینه کار تحقیق نسخ. البته مجلس ایشان مجلس آزاد بود. من بیش از بحث نسخه‌شناسی، تحت تأثیر اخلاق تحقیق ایشان قرار گرفتم، و ایشان را معلم اخلاق تحقیق و ادب تحقیق یافتم. حالا چون صحبت مستدرک ذریعه شد باید عرض کنم که ایشان مستدرکاتی داشتند بر ذریعه آن هم مستدرک به معنی واقعی کلمه، چون مستدرک نوشتن کار هرکسی

جوانکی است آقای ب چه کسی است پیرمرد پخته و قوی که معذورم از اسم بردن. بعد آقای الف می‌نویسد تحقیق قبلی پُر است از اغلاط و اشکالات فرلوان. خوب در صفحه اول که نمونه نسخه‌ها را آورده، و از جمله نمونه نسخه ب را هم آورده معلوم می‌شود که آقای الف همان نسخه ب را گذاشته وسط چهار تا دست‌کاری در آن صورت داده و نقطه و برگول در آن گذاشته و شده کتاب. من مخصوصاً تطبیق هر دو چاپ را با هم کردم دیدم ایشان هیچ اضافه بر نسخه ب ندارد. چرا آخر این جور برخورد می‌کنید؟

بزرگش نخوانند اهل خرد

که نام بزرگان به زشتی برد

بد نیست به یک مطلب دیگر هم اشاره بکنم. مرحوم آقا شیخ علی نمازی شاهرودی که کتابی نوشته با عنوان «مستدرک سفینه البحار» در ده جلد، و یک دوره دیگری هم نوشته با عنوان مستدرکات علم رجال در هشت جلد. و هر دو، کتاب فوق‌العاده‌ای است که هر کدام، سرفصلی است برای کار و واقعاً دیدنی است. اتفاقاً من مرحوم نمازی را در اواخر عمرشان دیده بودم، اما زمانی بود که در حال اغما بودند و سه چهار ماهی بود که دیگر قدرت تکلم نداشتند، اما چون دست‌اندرکار چاپ اول کتاب سفینه البحار ایشان بودم، (اخیراً چاپ دومی هم توسط جامعه مدرسین انجام شده است)، لذا با آقا زاده ایشان، آقا شیخ حسن نمازی و بعضی دیگر از شاگردان آقای نمازی هم رفت و آمدی داشتم. مرحوم نمازی تقریباً کل مطالب سفینه البحار آقا شیخ عباس قمی را آورده، اضافاتی هم بر آن آورده، در جاهایی هم مخصوصاً گفته که این مطلب تفصیل دارد رجوع کنید به سفینه البحار، و آن قسمت را دیگر نیاورده است. به ایشان گفتند که پس چرا شما اسم این کتاب را

نیست. به عنوان مثال از قول آقای اشکوری مطلبی را خدمت شما نقل می‌کنم. سید رضی براساس یکسری مبانی، نهج البلاغه را جمع‌آوری کرده است. حالا اگر هر جا ما دیدیم نوشته «قال امیرالمؤمنین» آیا مجاز هستیم و می‌توانیم آن حدیث‌ها را برداریم و بعد بگوییم، اینها مستدرکات نهج البلاغه است یا باید مبانی سید رضی را کشف کنیم. مستدرک علمی آن است که براساس مبانی فکری مؤلف اثر اصلی صورت گرفته باشد. این است که هرکسی نمی‌تواند مستدرک بنویسد. اما مرحوم آقا عزیز طباطبایی چون با مرحوم آقا بزرگ مانوس بود، با مرحوم علامه امینی هم مانوس بود، مبانی آقای امینی و مبانی آقا بزرگ را هم می‌دانست، نتیجه این شد که مستدرک ذریعه را به سبک ذریعه نوشت و مستدرک الغدیر را هم به سبک الغدیر نوشت. به ایشان هم بارها می‌گفتم که آقا چرا این‌ها را چاپ نمی‌کنید؟ این سوالی بود که برای خیلی‌ها مطرح بود. ایشان می‌گفت: شیخ آقا بزرگ و علامه امینی، انسان‌های برجسته‌ای بودند و حق بزرگی بر گردن همه دارند. ما هم می‌گفتیم آقا! بزرگ بودن ایشان بجای خود، اما اینجا بحث علمی است، در مقام بحث علمی این آقا تا اینجا آمده، حالا قدم‌های بعدی را هم باید عده‌ای بردارند. ایشان می‌گفت بله حرف شما درست است، اما شاید در ذهن یک آدم مبتدی این تصور غلط پیش بیاید که آقای امینی کارش ناقص بوده است، لذا من برای چاپ آنها اقدام نمی‌کنم، و لذا ایشان زمان حیاتش راضی نبود که این اثر منتشر بشود. آقا! باید از این بزرگان، ادب یاد گرفت. این اخلاق تحقیق کجا و این حرکات امروزی کجا که کتابی چاپ شده روی جلدش نوشته تحقیق آقای الف. آقای الف یک مقدمه نوشته و در آن آورده پیش از من آقای ب این کتاب را تحقیق کرده. الف کیست



گذاشتید «مستدرک»، اسمش را بگذارید «سفینه کامله». ایشان پاسخ داد اگر من اسم این کتاب را بگذارم سفینه کامله، معنی‌اش این است که کتاب آقا شیخ عباس سفینه ناقصه است، در حالی که آن اثر فضل تقدم دارد. ببینید این ادب تحقیق است. این ورای کاغذهاست. در قدیم یک پیرمرد جگرکی در شهرمان داشتیم که به ما می‌گفت: «از سفیدی کاغذ بخوان» این چیزهایی است که از سفیدی کاغذ می‌شود خواند.

مرحوم نمازی می‌گفت من مخصوصاً بعضی جاها را ناقص گذاشتم و نوشته به سفینه مراجعه کنید که سفینه از دور خارج نشود.

■ در مورد این ادب تحقیق من بخاطر دارم که یکبار از شما شنیدم که فرمودید: مرحوم آقا سید عبدالعزیز طباطبایی شیوه‌ای داشت که اگر کسی به ایشان مراجعه می‌کرد و موضوع تحقیقی را که هنوز حتی هیچ قدمی در مسیر انجامش برنداشته بود با ایشان در میان می‌گذاشت، یا سوالی می‌کرد، آن مرحوم عکس العمل بسیار زیبایی داشت، اگر ممکن است آن مطلب را برای ما باز گو بفرمایید.

■ روش مرحوم آقا سید عبدالعزیز طباطبایی همان است که ما در کتاب‌ها به عنوان روش یک کتابدار مرجع خواندیم. یعنی آنچه که ما به صورت تئوری خواندیم، در عمل در سیره ایشان دیدیم. رفت و آمدهای ایشان البته در منزل خودشان بود، در حالی که کتابخانه‌های متعددی علاقمند بودند که ایشان را جزو هیأت علمی خودشان معرفی بکنند، اما مرحوم آقای طباطبایی از این مطلب ابا می‌کرد؛ با این که امتیازات ظاهری و مادی هم برای ایشان داشت، اما پانوق ایشان خانه‌شان بود، طبقه بالای منزلشان که کتابخانه و بیرونی ایشان بود و دارالتحقیقی بود که همه می‌آمدند و می‌رفتند و استفاده می‌کردند. افرادی که به آنجا مراجعه می‌کردند مرحوم آقای طباطبایی ایشان را شناسایی می‌کرد، با دو سه جلسه گفتگو،

گاهی به دو سه جلسه هم نیازی نبود، در همان برخورد اول می‌فهمید که آن فرد چه کاره است. کسی که تا آخر خط را نرفته باشد، با دو تا کتاب خواندن و چهار تا واحد گذراندن، نمی‌تواند ته پیاله را در بیاورد. اما آن مرحوم ته پیاله را در می‌آورد! دو تا سوال می‌کرد: می‌پرسید چکار داری می‌کنی. روند کار را که من می‌گفتم می‌فهمید که من پخته‌ام یا نپخته. بعد از این که ایشان فردی را تست می‌کرد، بعد می‌دانست که تا چه درجه می‌تواند به او اعتماد بکند و به او نزدیک بشود. لذا مراتب قرب افراد به آقای طباطبایی درجه‌بندی داشت. و زمانی که آقای طباطبایی به فردی اعتماد می‌کرد، گاهی اعتماد به آنجا می‌رسید که وقتی من نوعی می‌رفتم پیش ایشان و می‌گفتم می‌خواهم در این موضوع کار بکنم، ایشان اول خوب به صحبت‌های من گوش می‌کرد، عین یک شاگرد مدرسه، نیم ساعت، سه ربع ساعت حتی بیشتر، رطب و یابس می‌یافتم و غث و سمین می‌گفتم، ایشان با کمال صبر و حوصله و متانت گوش می‌داد. بعد از این که من نوعی ساکت می‌شدم، می‌گفت: من در این مورد یک سری یادداشت دارم، ببین به دردت می‌خورد یا نه، این‌ها را هم استفاده کن. بعد یک پاکت یا پوشه از لوراقی را می‌آورد که وقتی آن را می‌پردم، می‌دیدم که عملاً ایشان تا آخر کار را انجام داده، و بدون هیچ چشمداشتی تمام آن را در اختیار من قرار داده است.

بدون هیچ بخل و امساک. حتی تصویر نسخه‌های خطی یا نسخه‌ای که به زحمت فراوان از کتابخانه‌های خارج از کشور استنساخ کرده بود، آن را به راحتی به محقق می‌گفت که به او اعتماد می‌کرد می‌سپرد و می‌گفت بیا از این استفاده کن، حتی جایی هم ثبت نمی‌کرد که این کتاب را به چه کسی امانت داده است. نسخه عکسی که در کشور ما حکم نسخه منحصر را داشت! و از این قبیل الی ما شاء الله. چرا؟ چون ایشان هم از نام و نان گذشته بود، همان‌گونه که قبلاً در مورد استاد حائری به آن اشاره کردم.

از دیگر ویژگی‌های ایشان در کار علمی این بود که توانسته بود کار گروهی را در قم سامان بدهد. یعنی ایشان بنیان‌گذار کار علمی گروهی در قم بود. کارهای گروهی که مؤسسه آل‌البیت راه انداخت و بعد الگو شد برای جاهای دیگر، بنیانگذارش مرحوم آقای طباطبایی بود، و آن‌هایی که با ایشان حشر و نشر داشته‌اند، این خصلت‌های ایشان را اگر هم در عمل پیاده نکردند، لااقل در مقام تئوری بلدند که بگویند.

■ آقای طالعی با توجه به این که امسال (سال ۸۳) سی‌امین سال ورود شما به تهران و مراجعه شما به

کتابخانه مجلس و آشنا شدنتان با استاد حائری است، می‌خواهم از شما بپرسم این ادب تحقیق را در استاد حائری چگونه یافتید؟

■ نکته‌ای که در مورد این سوال می‌خواهم عرض کنم این است که اگر کسی می‌خواهد واقعاً پیشرفت کند، باید تا آخر عمر خودش را دانش‌آموز ببیند، و این عنصر را من در استاد حائری دیدم که تا الان این ویژگی در ایشان مشهود بوده است و هنوز که هنوز است در مقام آموختن ذره‌ای کوتاه نمی‌آید. دومین چیزی که من در ایشان سراغ کردم روحیه آزادی است، یعنی اگر من خواستم یک کار علمی بکنم و برای این کار مرکزی از من خواست از سر و ته کار بزنم و این را خواست به من تحمیل بکنند، من این کار را انجام ندهم. این آزادی در این بزرگوار بود، و ایشان در مواردی اصلاً به همین دلیل قم را رها کردند و حتی حاضر شدند بروند به کار در بازار تن بدهند، اما مثلاً کار علمی نصفه نیمه انجام ندهند. ایشان با همان آزادی کار در مجلس را هم شروع کردند و واقعاً آزاده بودن در کنار مجالس پیش از انقلاب چه سنا چه ملی که اعضای آن اکثراً سرسپرده بودند، هنر خیلی بزرگی بود. یک وقت آزاده زیستن در کویر و بیابان است که چندان اهمیتی ندارد، اما آزاده زیستن در کنار یک جماعت برده بره، یعنی سناتورها و اکثر وکلای مجلس شورای ملی قدیم خیلی مهم است.

نکته دیگر دستگیری ایشان از اهل سوال است که این خود نتیجه آزادی است. کسی که تمام عمر تحقیقات دیگران را پشتیبانی کرده و در صدها رساله دانشگاهی و هزارها مقاله علمی و تصحیح متن موثر بوده، وقتی از آثارش سراغ می‌گیریم می‌بینیم فقط به فهرس مجلس اشاره می‌کند و می‌گوید من کاری انجام ندادم، در صورتی که فهرست‌های ایشان خودش گویای خیلی چیزهاست.

به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری  
جواب داد که آزادگان تهی دستند

■ بله. کسی که دقت علمی لازم را داشته باشد و با فهرست‌های ایشان را از نظر بگذراند متوجه می‌شود که اکثر مدخل‌های این فهرست یک تحقیق کامل است، مخصوصاً در مورد نسخه‌هایی که قبل از ایشان شناخته نشده یا معروف نبوده، یا نسخه‌هایی که نادر یا منحصر بفرد بودند، چنان استاد درباره آنها تحقیق کاملی انجام داده‌اند که انسان از خواندن آنها حظ می‌کند.

■ بله، بهترین تشبیه برای شیوه استاد در کمک به مراجعان قصه آن ماهیگیر است که اگر یک ماهی به

کسی بدهد غذای یک‌روزش را داده، اگر دو ماهی غذای دو روز و اما اگر ماهی‌گیری به کسی یاد بدهد، غذای همه عمرش را به او داده است. استاد حائری آن ماهیگیری است که ماهیگیری را به افراد یاد داده و یاد می‌دهد. آقای حائری با یاد دادن ادب تحقیق، روش تحقیق، و ابزار تحقیق هر سه، به هر مراجعه‌کننده‌ای از صغیر و کبیر و عالم و عامی و زن و مرد و پیر و جوان و ایرانی و خارجی و مسلمان و غیر مسلمان، در واقع همه کار را انجام داده‌اند. من یادم نمی‌رود جمله‌ای که استاد دکتر حرّی به ما می‌گفت که «نود درصد هر تحقیقی روش تحقیق است و ده درصد کار اجرایی آن»، در واقع وقتی استاد روش تحقیق را نشان می‌دهند، ابزار تحقیق را هم نشان می‌دهند و تا حد امکان هم همراهی می‌کنند، این تقریباً همه کار است، می‌ماند ده درصد الباقی کار که حالا مثلاً بنده یک استنساخ می‌کنم و بسپارم به چاپخانه و تصحیح مطبعی و اسم بنده بشود محقق. در حالی که محقق اصلی نشسته کنار و هیچ ادعایی هم ندارد. سید علی گرمارودی یک شعری دارد در مدح امام عصر (عج)، که در یک بیتش مسئله غیبت امام عصر (عج) را می‌خواهد تبیین کند می‌گوید:

«باز ای ای چو بوی گل از دیده‌ها نهدان»

ببینید بوی گل هست، واقعیت هم هست، مایه قوام گل و ارزش گل به بوی گل است، وگرنه رنگ گل را که در تابلوی نقاشی هم می‌شود دید. شاعر می‌خواهد در این شعر بگوید که آقا تو روح عالمی. حالا عرض من این است که: کسی که افراد را راهنمایی می‌کند که چه بکنید چه نکنید، او همان بوی گل است. آن وقت کاری که انجام می‌شود، خروجی، تابلوی گل است. حالا بوی گل کجا تابلوی گل کجا. بنده و امثال بنده تابلوی گلیم. روح گل استاد است که به شوق راهنمایی مردم هر روز اینجا نشسته است. بنابراین لازم نیست کسی تألیف زیادی داشته باشد. این چه مبنای غلطی است که دانشگاه‌ها گذاشته‌اند؟ نتیجه این گرایش به کمیت این همه کتاب بی‌فایده و بی‌ارزش شده که در بازار می‌بینیم. کتابهای تکراری بی‌روح، بی‌ربط و بی‌فایده‌ای که به هیچ دردی نمی‌خورد. یعنی طرف آمده فقط به زور کتاب‌سازی کرده، نه پایه دارد، نه مبنا دارد، نه مقدمات و نه مؤخرات، هیچ هیچ که باید گفت خدا برکت بدهد به کارخانه‌های خمیر نمره‌سازی.

■ از خاطراتی که در این سی سال از کتابخانه مجلس و استاد حائری دارید، بفرمایید.

■ اگر من بخواهم در یک کلام بگویم باید عرض

کنم لحظه به لحظه‌اش درس بوده. بگذارید به این بیان بگویم یک بچه وقتی که بزرگ می‌شود، با یک مراقبت ویژه از لحاظ غذا و آب و گرما و سرما و هوا و . . . بزرگ می‌شود. حالا شما از کسی بپرسید این سلول شما حاصل کدام سببی است که خوردید؟ نمی‌تواند جواب بدهد. این که انگشتان زیبایی داری، این که چشمت خوب می‌بیند، گوشت خوب می‌شنود و . . . نتیجه کدام غذاست که خوردی؟ نمی‌تواند جواب بدهد. اینها نتیجه مجموعه مراقبت‌ها، مجموعه غذاها و میوه‌ها، تنفس هوای پاک و غیره و غیره است که می‌شود یک بچه‌ای که سالم و صحیح رشد کرده است. من البته عقیده ندارم که بچه سالم و صحیحی بودم اما بطور کلی عرض می‌کنم که اگر چندراز خوبی هم در خودم بتوانم سراغ بگیرم نتیجه همین لحظه لحظه‌هایی است که از این بزرگوار و امثال این بزرگوار استفاده کردم، که حالا بعضی از آن حضوری و بعضی غیر حضوری بوده است. بعضی‌ها را من اصلاً حضوری ندیدم اما آنقدر شیفته‌شان بودم که رفتم سراغ سیره زندگی‌شان و حرف‌ها و کارهایشان، و مخصوصاً پشت صحنه‌هایشان. مثلاً همین که عرض می‌کنم هنوز استاد حائری مستطیع حج نشده برای من خیلی حرف است.

■ تا به حال شده از استاد حائری کلمه «نه» را بشنوید؟ یعنی اینکه بگویند من وقت ندارم جواب سوال شما را بدهم؟

■ نه، مطلقاً هرگز اینطور نبوده. اگر هم صلاح نمی‌دانستند پاسخ سوال کسی را بدهند زمانی بود که ممکن بوده تالی فاسدی داشته باشد، آن وقت او را به رد جمیل پاسخ می‌دادند. این خود نکته‌ای است. یک موردی خاصی از «رد جمیل» را بدون ذکر جزئیات خدمت شما عرض می‌کنم. روزی ایشان نسخه‌ای را بمن مرحمت فرمودند و گفتند کس دیگری این نسخه را می‌خواست چون اهلیتی در او ندیدم، این نسخه را به او ندادم. اما این به درد کار شما می‌خورد. از این موارد که بگذریم، به کرات واژه «نه» از ایشان شنیدم. آن «نه»‌ها جواب سوال علمی بوده. بلد نیستیم! هیچ امایی هم بعدش نمی‌آوردند. «نه»، «نه» است، تمام شد. یا می‌دانم یا نمی‌دانم. اگر می‌دانم تا این جا می‌دانم و اگر نمی‌دانم هیچ نمی‌دانم.

■ یعنی به راحتی عبارت «لا ادری» را بر زبان جاری می‌کردند.

■ به راحتی هرچه تمامتر. وقتی کسی می‌گوید نمی‌دانم، هیچ مشکلی پیش نمی‌آید، چیزی هم از

هیبت علمی آدم کم نمی‌شود. تک تک اینها درس است و لذا من به دانشجویهای رشته کتابداری می‌گفتم که خود آقای حائری یک کتاب نفیس است. این کتاب نفیس را باید خواند و حتی برای خواندن این کتاب باید شد رحال کرد یعنی عزم مسافرت کرد. می‌ارزد واقعاً می‌ارزد، که برای خواندن چنین کتاب نفیسی وقت گذاشت. البته بزرگانی مثل ایشان که من آنها را تعبیر به کتاب نفیس می‌کنم بسیار کمند، هم آنها کم‌اند و هم آن کسانی که آن درس اصلی یعنی ادب نفس را را از ایشان بگیرند. غالب مراجعین می‌خواهند سریع، فوری، تند، یک تحقیقی بکنند و یک کتابی چاپ کنند و در واقع یک تابلویی از گل بکشند. آن کسی که دنبال حقیقت آمده نباید سختش باشد وقتی مثلاً استاد به آنها می‌گوید شما از این کار صرف‌نظر کن، یا با زبان بسیار حساب شده‌ای به او می‌فرمایند تو توان این کار را نداری. آنها باید از اول که خدمت استاد می‌رسند این را بپرسند که آیا صلاح می‌دانید که من این کار را انجام بدهم یا نه. نه این که حتماً می‌خواهم انجام بدهم حالا من را راهنمایی و کمک کنید، این حرف را هم باید قلباً گفت نه صرفاً به صورت زبانی.

■ راجع به خود کتابخانه مجلس، هم اگر ممکن است چند جمله‌ای بفرمائید.

■ خوب البته یکی از محاسنش که می‌توانم عرض کنم این است که علی‌رغم قدمتش، به خاطر ثبات مدیریتش که خیلی فراز و نشیب نداشته، هیچ وقت یکدفعه دستخوش خرابی‌های معمول در تغییر مدیریت نشده، چون معتقدم اگر هم بناست سیستم اداره جایی مثل کتابخانه عوض شود، باید کم‌کم سیستم را عوض کرد نه این که به صورت ضربتی و بی‌حساب و کتاب همه گذشته را بخواهیم دور بریزیم تا سیستم جدیدی را جایگزین آن کنیم، خیلی جاها مشمول این شده که شیوه عوض شده اما همه چیز یکدفعه خراب شده. اما در این کتابخانه خوشبختانه هیچ‌وقت یکدفعه چیزی خراب نشده، همیشه با یک اعتدالی عمل شده و با یک شیب ملایم کار رفته جلو، اگر بالا یا پائین رفته ملایم بوده، البته در این سی سالی که من شاهد بودم. قبل از آن را خبر ندارم.

■ از شما متشکریم که پذیرفتید بدون آمادگی قبلی در این مصاحبه شرکت کنید.

■ من هم از شما تشکر می‌کنم که این فرصت را برایم پیش آوردید تا در مورد بعضی از اساتیدم از جمله استاد حائری ادای دین کنم.